

بررسی زمینه های پیدایش ادبیات آرمانشهری از دیدگاه یونگ^۱

جلال احمدی

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور رامهرمز

چکیده

آرمانشهر یا اتوپیا، یکی از کهن الگوهای مشترک در همه ی فرهنگ های بشری و متون ادبی جهان است که مضمون آن خاطره ی ازلی بازگشت انسان از بهشت و رویای تحقق جامعه آرمانی است. کهن الگو، انگاره های ازلی و مشترک در ذهن و ضمیر ناخودآگاه افراد بشر هستند که در هر عصر، اندیشه ها و باورهای رایج آن دوره را به شکل بازنمودی متنوع از ناخودآگاه جمعی بشر، نشان می دهند. یونگ برای بازشناسی این اندیشه ها و باورها، کهن الگوها را موجودیتی با دو جلوه جسمی و روانی معرفی می کند. جلوه جسمی کهن الگو، نتیجه ی جریان های عمیق اجتماعی، سیاسی، تاریخی، مذهبی و فرهنگی عصر و محیط بشر است و جلوه روانی، واکنش و بازتابی خیال پردازانه و ناقص به این جریان هاست که در ضمیر ناخودآگاه بشر شکل می گیرد. در این جستار با بررسی و تحلیل جلوه های جسمی و روانی کهن الگوی آرمانشهری در سه اثر جمهور افلاطون، شاهنامه ی فردوسی و اسکندرنامه ی نظامی، زمینه های مشترک در پیدایش ادبیات آرمانشهری بیان شده است.

واژه های کلیدی: آرمانشهر، افلاطون، فردوسی، کهن الگو، نظامی، یونگ.

^۱ داوری و گزینش توسط کنگره بین المللی زبان و ادبیات مشهد

مقدمه

کهن الگو از اصطلاحات رایج کارل گوستاو یونگ (۱۹۸۵-۱۹۶۱ م.) روانشناس مشهور سوئیسی است که نخستین بار در سال (۱۹۱۹ م.) در روش روانشناسی تحلیلی خود از آن استفاده کرد. یونگ ناخودآگاه، لایه های روان آدمی، را به دو بخش جمعی و فردی تقسیم کرد. قسمت عمده آن ناخودآگاه جمعی است که جایگاه صورمثالی یا صور آغازین می باشد و در ناخودآگاه به صورت دست نخورده باقی مانده اند و منتظر شرایط جلوه گر شدن هستند. یونگ این تجارب بسیار کهن و جمعی که در فهم الهی مستترند را، کهن الگو یا سرنمون نامید (یونگ، ۱۳۸۴). یکی از انواع کهن الگوها، کهن الگوی آرمانشهر یا عصر طلایی است که مضمون آن رویای خاطره ازلی بازگشت انسان از بهشت می باشد و در شکل بخشی آن، ویژگی های این بهشت به شهری زمینی نسبت داده می شود. آرمانشهر در متون اساطیری، فلسفی، دینی و ادبی فرهنگ های بشری مضمونی مشترک با جلوه های گوناگون دارد که در اصطلاح از آن به نام « ادبیات آرمانشهری » تعبیر می شود.

در طول تاریخ، انسان ها در جستجوی شهری آرمانی بوده اند که در کنار هم با عدالت، امنیت و آسایش به دنبال کسب سعادت و کمال انسانی و آموختن فضایل زندگی کنند. تصویر خاطره ی ازلی رانده شدن آدم از بهشت و آرزوی بازگشت دوباره به آن در ذهن بشر به صورت بالقوه در ناخودآگاه جمعی افراد بشری ماند و بازتاب آن در اندیشه ی بشر، آرمانشهر یا اتوپیا نامیده شد. آرمانشهر شهری آرمانی که اهل آن تاریخ ندارند و به دور از هرگونه نگرانی و ترس و آسوده از اندیشه مرگ در شهر خود به کار مشغولند. شهری زمینی که مردمان آن جایگاهی معین در شهر دارند و این انتظام را چیزی جز قانون آن شهر معین نکرده است که آن هم ساخته و پرداخته دست بشر است (حسینی، ۱۳۸۷). درک فضایل و کمالات انسانی و رسیدن به سرزمینی عاری از زشتی، کاستی، بیماری و ستم از ویژگی های طرح آرمانشهر است که در ناخودآگاه فردی در برابر خودآگاه جمعی مطرح می شود و حاصل تجربه، رخدادهای، امیال و افکار شخصی است که در لایه های درونی ذهن فرد نفوذ می کند (یونگ، ۱۳۹۰). از میان انواع کهن الگوها، گونه ای از آن، در ناخودآگاه جمعی فرهنگ های مختلف انسانی به صورت اعتقاد به شهر آرمانی تجلی یافته که جلوه ادبی آن را ادبیات آرمانشهری نامیده اند و در تعریف آن آمده است: Utopia یا Outopus کلمه ای یونانی و به معنی هیچستان است. اصلاح ادبیات آرمانشهری که مأخوذ از همین واژه است، به آن دسته از آثار ادبی عطف می کند که به طرح جامعه آرمانی می پردازند (داد، ۱۳۷۵) و نیز آمده: ادبیات آرمانشهری یا ادبیات اتوپیایی (Utopian literature)، بر هر اثر داستانی فلسفی، مذهبی و سیاسی گفته می شود که تصویری خیالی از دنیایی به دست بدهد که در مقایسه با دنیای واقعی جنبه آرمان خواهانه داشته باشد (میرصادقی، ۱۳۷۷).

اهمیت مطالعه آثار کهن الگویی از دو بخش است: یکی از دیدگاه علم روانشناسی، دین شناسی و مردم شناسی است که به بررسی ماهیت و ساخت کهن الگوها و ارتباط منشأ آن با رسوم زندگی و باورهای دینی و جریان های اجتماعی در طول ادوار می پردازد؛ و جنبه دیگر که در قرن بیستم و از مکتب روانشناسی یونگ وارد حوزه نقد ادبی و علم بیان شد و با رویکردی جدید به جستجوی صورمثالی و کهن الگویی در آثار ادبی ملل مختلف و مقایسه و تحلیل آنها پرداخته است که به نقد کهن الگویی و اسطوره ای معروف شده است. در تعریف این نقد آمده است: نقد اسطوره ای نقدی است که به کشف ماهیت و ویژگی های اسطوره ها و کهن الگوها و نقش آنها در ادبیات می پردازد (امامی، ۱۳۸۵).

یونگ نخستین اندیشمندی بود که ناخودآگاه را به گونه ای جدی و چند سویه مطرح کرد و به این باور دست یافت که روان آدمی هنگام تولد بسان لوح سفید و نانوخته نیست بلکه گنجینه ای از نمادها و تصاویر شگفت است که ردپای همه آدمیزادگان در طی روزگاران در آن دیده می شود. یونگ این باور را که میراثی از تجربیات و ذهنیت جمعی بشر و ناقل فکر و خصوصیات قومی نژاد انسانی، که در ژرفای نهاد و نهفت آدمی ته نشین شده و منبعی سرشار از نیرو و خلاقیت است را کهن الگو نامید (یونگ، ۱۳۹۰). کهن الگوها همواره آماده اند که نیروی بالقوه خود را در چارچوب اندیشه های اساطیری مشابه به فعلیت برسانند. یونگ منشأ کهن الگوها را ناخودآگاه جمعی یعنی آن قسمت از روان که میراث روانی مشترک نوع بشر را حفظ و

منتقل می کند، می داند. از این رو کهن الگو در تمام جوامع بشری مشترک هستند و تکرارپذیر که بازنمایی ناقصی از یک نقش مایه را با حفظ الگوی اصلی، با جزئیات متفاوت بیان می کند. مادیورو و ویلرایت در مقاله خود به نقل از «فورد هم» کهن الگو را اینگونه تعریف می کند: یونگ براساس جوهره ی دستاوردهای فکری خود، کهن الگو را موجودیتی روان تن یا سایکوسوماتیک می داند که دو جلوه دارد: یکی با جلوه ی جسمی و جلوه ی دیگر با ساختار روانی ناآگاه که خاستگاه رؤیایپردازانه دارد و کهن الگو به واسطه آنها در ضمیر ناخودآگاه بازنمودی ناقص می یابد (مادیورو و ویلرایت، ۱۳۸۲). جلوه جسمی کهن الگو شامل وقایع و جریان های اجتماعی، فرهنگی، مذهبی، سیاسی و تاریخی است و جلوه روانی واکنش هدفمند، آرمانی و رؤیایپردازانه به این وقایع و جریان ها می باشد. یونگ معتقد است برای شناخت علل پیدایش کهن الگو باید در متون افراد و فرهنگ های گوناگون، پدیده های مشابه و مشترک را از طریق آزمون منابع تاریخی و الگوی رفتاری آنها در طول اعصار مقایسه کرد (یونگ، ۱۳۹۰).

یونگ می گوید: «در پیدایش کهن الگوها شخص باید دریابد که چرا و چگونه کهن الگوها در زندگی فرد معنا و مفهوم پیدامی کنند (یونگ، ۱۳۹۰)». از این رو نگارنده معتقد است الگویی همسان از علل مشترک، در وضعیت های محیطی افراد رخ می دهد که واکنش رویایپردازانه، هدفمند و ساختارگرایانه به آن در قالب آرمانشهرها نمود پیدا می کند. لذا برای شناخت زمینه ها و علل پیدایش کهن الگوی آرمانشهری، به بررسی تطبیقی جریان های اجتماعی و تاریخی سه حکیم بزرگ ایران و جهان (افلاطون، فردوسی و نظامی) در قالب سه مؤلفه جامعه، حکومت و حاکم (جلوه جسمی) و ارتباط این جریان ها با نمود و بازتاب آرمانی این مؤلفه ها (جلوه روانی)، در آرمانشهرهای آنان در کتاب های (جمهور، شاهنامه و اقبال نامه می پردازد).

۱- افلاطون

۱-۱ جلوه جسمی افلاطون

۱-۱-۱ جامعه

سال های (۴۸۰-۳۹۹ ق.م) را می توان عصر کلاسیک فرهنگ و اوج شکوفایی تمدن یونانی خواند. دورانی که آزادی بیان، نوشتار و ثروت نسبی پریکلس، هنرمندان و اندیشمندان را در آتن گرد آورد و سبب شکل گیری عصر طلایی یونان گشت. جامعه آتن در این دوران از سه طبقه تشکیل می شد: طبقه اول، اشراف و شارمندان آتنی که صاحبان زمین و ثروت بودند. طبقه دوم که آزادی شخصی داشتند ولی از حقوق شهروندان آتنی برخوردار نبودند، متیک ها نامیده می شدند که اغلب صنعتگران و ملوانان بودند و به ندرت پزشک و بازرگانان ثروتمند در میانشان پیدا می شد. طبقه سوم بردگان بودند که کارهای صنعتی و کشاورزی را انجام می دادند و علاوه بر فقر باید ظلم و ستم اشراف را نیز تحمل می کردند (خدادادیان، ۱۳۸۵). همزمان با تولد افلاطون زوال این دوران طلایی با شروع جنگ های ۵۰ ساله پلوپونزی بین آتن و اسپارت آغاز گشت. آتن به لحاظ زمانی و مکانی دستخوش شدیدترین بحران ها شد. رهاورد جنگ های ۵۰ ساله پلوپونزی برای آتن و آتنیان چیزی جز دفن نسل ها، از بین رفتن منابع مالی و ارکان اقتصادی و بنیادهای اجتماعی، نابودی ناوگان دریایی آتن، تباهی تجارت و دادوستد، خالی شدن خزانه دولت و اخذ مالیات های سنگین، هلاک شدن دوسوم شارمندان آتنی و تزییع خاک آتن را در پی نداشت. شکست های پی در پی آتن از اسپارت ها در جنگ های پلوپونزی، انحطاط و فساد دموکراسی، تنزل اخلاقی و... از شاخصه های مهم جامعه یونان بود (وان در اسپیک و دوبولویس، ۱۳۷۹). در سال (۴۳۰ ق.م) پریکلس برای دفع حملات اسپارت ها همه مردم آتیک را به درون حصارهای آتن فرا خواند. انبوهی جمعیت در آتن موجب بروز طاعون شد که در مدت سه سال ربع لشکریان و یک سوم جمعیت آتن را به کام مرگ فرستاد. بنا به شواهد تاریخی، تعداد شهروندان مذکر آتنی بین سال های (۴۳۲ تا ۴۰۰ ق.م) از حدود ۳۵ هزار نفر به ۲۱ هزار نفر کاهش یافت. در سال (۴۱۴ ق.م) شکست آتن در جنگ با سیراکیوز سبب کشته شدن نیمی از شارمندان و بی شوهری نیمی از زنان و یتیم شدن کودکان بسیاری شد (دورانت، ۱۳۸۷). شورش های

داخلی و فساد سیاسی پس از مرگ پریکلس، ظلم و ستم در طبقات اجتماعی آتن، نقض قوانین، از بین رفتن کشاورزی و صنعت، بروز جنگ‌های طبقاتی بین مالداران تازه به دوران رسیده و اشراف زمین‌دار و نیز مبارزه شارمندان تهی دست با دولتمردان سبب ساز نابسامانی‌های عظیمی در تاریخ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آتن شد که در نهایت سبب انحطاط تمدن یونان در سال (۳۲۲ ق.م) شد.

۱-۱-۲) حکومت

صحنه سیاسی یونان از دو جبهه‌ی اولیگارشیک و دموکراتیک پیروی می‌کرد. اولیگارش‌ها یا آریستوکرات‌ها، اشراف صاحب زمین و بازرگانان مالدار بودند که بر طبق سوگندشان در امور سیاسی و حقوقی از یکدیگر حمایت می‌کردند. در مقابل دموکرات‌ها بودند که از کاسبان اندک مایه و شارمندان اجیر شده و ملوانان تشکیل شده بودند. با آغاز حکومت پریکلس، آتن تا یک نسل به شیوه سلطنت دموکراتیک اداره می‌شد. دموکراسی آتن محدودترین و کامل‌ترین دموکراسی تاریخ است. از آن جهت که عده‌ی محدودی از مزایای آن برخوردار بودند، محدود است و از آن جهت که کلیه شارمندان مستقیم و مساوی بر وضع قوانین نظارت و در اداره کشور مشارکت داشتند، کامل است. توسیدید، فیلسوف یونانی، درباره این دموکراسی می‌نویسد: «حکومت آتن هر چند در ظاهر و نام دموکراسی است، اما در حقیقت عبارتست از فرمانروایی بزرگترین شارمندان» (دورانت، ۱۳۸۷). در سال (۴۱۱ ق.م) پس از تغییر قانون اساسی آتن و لغو حکومت دموکراسی و اولیگارشی‌ها صاحب قدرت شدند. اغلب اشراف و سیاسیون و حتی فلاسفه ایده آلیستی مانند افلاطون تصور می‌کردند حکومت اولیگارشی یا آریستوکراسی و آمدن افرادی که به لحاظ اصل و نژاد شرافتمند هستند، می‌تواند جامعه را به راه راست هدایت کند و عدالت را در آن محقق سازد. اما واقعیت چیز دیگری بود؛ حکومت اولیگارشی به جای اصلاح امور به ورطه یک حکومت سرشار از جنایت، وحشت و تعدی فرو غلتید. در سال (۴۰۴ ق.م) با فروپاشی امپراتوری آتیک و پایان جنگ‌های پلوپونزی، حکومت خودکامه ۳۰ نفره‌ای به ریاست «کریتاس» در آتن بر سر کار آمد؛ اما بعد از یکسال بخاطر بی‌لیاقتی و ناتوانی دولتمردانش از هم فروپاشید. در سال (۴۰۳ ق.م) بار دیگر دموکراسی به رهبری ترازیبول به آتن بازگشت. دموکراسی که تابع هوا و هوس حاکمانی بود و در شور هرج و مرج خود، به سرعت سران را انتخاب و به همان سرعت اعدام می‌کردند. دموکراسی که مرگ سقراط، حکیم یونانی، نتیجه‌ی واکنش به ناهنجاری‌ها و حکومت جاهل و فاسد و ستمکارش بود؛ حکومتی که افلاطون آن را «حکومت جهال» نامید (درخشه، ۱۳۸۶).

۱-۱-۳) حاکم

بخشی از آثار افلاطون به طرح نظریه‌هایی درباره دولت و حکومت به دیونیزیوس اول، اختصاص دارد. افلاطون در نامه هفتم خود درباره این جبار سیراکوز به تفصیل قلم فرسایی می‌کند. دیونیزیوس اول از سال (۴۰۵ تا ۳۶۵ ق.م) زمامدار سیراکوز بود. او با تکیه بر تدابیر سیاسی و اندیشه و ابتکار زمامداری و بکارگیری نیروهای مزدور که مبالغ سنگینی نیز به آنها پرداخت می‌کرد، حکومت مستبدانه خود را نزدیک به ۴۰ سال قدرتمندانه حفظ کرد. او با تدبیرترین حکمران زمان خود بود و پس از تثبیت حکومتش، سیاست خشن خود را به ملایمت و نرمی با استبدادش درآمیخت. وی به علت شهوت قدرت طلبی و فکر تاسیس سیسیل متحد، شهرهای جنوب یونان و ایتالیا را تسخیر کرد. در شرح ستمگری او آمده است که پس از تسخیر رگیون، پذیرفت که چنانچه ساکنان آنجا اندوخته‌های خود را به عنوان فدییه به او بدهند، به آنها آزادی بدهد. ولی چون ثروت خود را تسلیم کردند، همه را به بردگی بفروخت (دورانت، ۱۳۸۷). در سال (۳۸۷ ق.م) دیونیزیوس اول افلاطون را دعوت کرد تا با اندیشه‌ی ایده آلیستی خود، مملکت او را به مدینه فاضله تبدیل کند. افلاطون با اندیشه‌ی اینکه تربیت یک نفر که سلطان وقت است، از تربیت یک قوم به مراتب آسانتر است، دعوتش را پذیرفت. ولی این حاکم مستبد به زودی دریافت که مطابق طرح افلاطون یا باید فیلسوف شود و با از سلطنت کناره‌گیری کند. افلاطون با رفتارها و انتقادهای شدیدالحن فلسفی استبداد

او را محکوم و زبان او را زبان جباری توصیف کرد. در نتیجه دیونیزیوس چنان به خشم می آید که افلاطون را زندانی و در بازار برده فروشان به حراج گذاشت. در باور یونانیان از عوام تا فلاسفه، بردگی پست ترین مرتبه اجتماعی است (دورانت، ۱۳۸۷).

۱-۲) جلوه روانی افلاطون

۱-۲-۱) جامعه آرمانی

ویژگی و مسأله اصلی در مدینه‌ی فاضله افلاطون تبیین عدالت در تمام زوایا و زمینه های شهر است. مدینه ای که بر مبنای عدالت در بعد فردی و اجتماعی جامعه شکل می گیرد. افلاطون معتقد است که جامعه بر اساس نیازهای گوناگون آدمیان شکل گرفته است، و هر انسانی باید بخشی از این نیازها را بر آورده سازد. پس برحسب استعدادها و کسب تخصص ها، مردم جامعه به سه طبقه حاکمان، نگهبانان و عوام تقسیم می شوند. افلاطون وجود طبقات را موجب بقای جامعه می داند. هدف نهایی افلاطون از تأسیس مدینه فاضله، سعادت ابدی افراد جامعه است و آن شناخت و معرفت مثل و مثال خیر است. نظام آفرینش مردم عامه به گونه ای است که طبعی آرام و مطیع و فرمانبردار دارند. آموزش و تربیت براساس استعدادها و تفاوت های فردی افراد به دو قسمت عام و خاص تقسیم می شود. در این شهر کودکان مستعد از کودکی شناسایی می شوند و تا ۲۰ سالگی تحت تربیت و آموزش خاص قرار می گیرند. آنگاه زبده ترین افراد جدا می شوند و طی ۱۰ سال دیگر آموزش و تربیت می شوند و در ۳۵ سالگی نخبگان شناخته و به مدت ۱۵ سال همچون عامه مردم زندگی می کنند و این گونه آماده اداره امور کشور می شوند، تا در نهایت یک یا چند تن شایستگی کامل زمامداری جامعه را بیابند. افلاطون برای رسیدن به سعادت و کمال جامعه و فرد چهار ویژگی را معرفی می کند: دانایی، شجاعت، خویشتن داری و عدالت. حکمت و دانش را دانش پاسداری از جامعه می داند. شجاعت را صفت اصلی سپاهیان می شمارد که در پرورش جسمی و روحی از دیگران سرآمد هستند. خویشتن داری، نوعی نظم و پیروزی بر هوس ها و لذت هاست و صفتی که میان همه مردم جامعه باید باشد. عدالت شاخصه اصلی این آرمانشهر است که در بعد فردی آن افلاطون معتقد است در جامعه هر کس باید تنها به یک کار مشغول باشد و در کار دیگران دخالت نکند. عدالت، بخشی از فضیلت انسانی و در عین حال، رشته ای است که مردمان را در داخل دولت ها به هم پیوند می دهد (افلاطون، ۱۳۸۹).

۱-۲-۲) حکومت آرمانی

افلاطون در کتاب جمهور اندیشه های سیاسی و فلسفی خود را در قالب مدینه فاضله‌ی خود پی ریزی می کند. مدینه فاضله، در واقع واکنشی است به مرگ دردناک سقراط تا به این پرسش پاسخ دهد که چگونه یک اخلاق نوین می تواند در آتن رشد و نمو پیدا کند و حکومت را نجات دهد. واکنشی تئوریک و فلسفی به اوضاع سیاسی و فکری آتن در هنگام جنگ های پلوپونزی و انحطاط عصر طلایی و فساد دموکراسی که آتنیان در میان سایر ملل به آن می بالیدند. آرمانشهر بر دو رکن علم اخلاق و نظریات سیاسی او شکل می گیرد. الگوی سیاسی وی مبتنی بر پیوند معرفت و قدرت است: یعنی استقرار حکومت در دست کسانی است که دارای بالاترین درجه معرفت سیاسی و فضیلت اند و می توانند جامعه را به سعادت برسانند (درخشه، ۱۳۸۶). حکومت در مدینه فاضله براساس نظم و هماهنگی وانسجام خردمندان ای است که در آن مفاصد اجتماعی به حداقل می رسد. اهداف حکومت در مدینه فاضله حراست و پاسداری از قوانین و ایجاد روحیه قانون پذیری در جامعه است. در مدینه فاضله افلاطون، حکومت باید مانع ایجاد بدعت و بی حرمتی به قوانین شود و لازمه این کار اینست که به افراد جامعه، از ابتدای حکومت، زندگی قانونی بیاموزند و آن را چون دستور خدایان محترم بشمارند. حکومت آرمانی افلاطون بر مبنای ارکان زیر است: ۱- عدالت ۲- یکسانی اخلاق شهروندان و حاکمان ۳- تخصص در جامعه ۴- لزوم تخصص سیاستمداران ۵- حاکمان حکیم و حکیمان حاکم ۶- وجود طبقات در جامعه ۷- لزوم دولت در مدینه (حسینی، ۱۳۸۷).

۱-۲-۳) حاکم آرمانی

اساسی ترین و مهم ترین اصل اندیشه ی سیاسی افلاطون در زمینه مدینه فاضله ، بحث حاکم حکیم است . افلاطون حاکم حکیم را بهترین حاکمان می داند و معتقد است ، فلسفه و قدرت سیاسی با یکدیگر باید توأم شوند تا جامعه ایده آل شکل بگیرد . او معتقد است برای حسن تدبیر مدینه فاضله یا باید حاکم حکیم باشد یا حکیمان بر مدینه فاضله حاکم باشند . حاکم افلاطون همچون حاکمانی است که آدمیان را از راه زدودن زنگار رذیلت ها و آشنا کردن به فضیلت های واقعی به شناخت مثل برساند(حسینی،۱۳۸۷). حاکم حکیم زبده ترین و با استعدادترین فردی است که از بین تمام افراد جامعه پس از پشت سرگذاشتن آموزش ها و یادگیری تخصص های لازم ، شایستگی لازم برای اداره امور جامعه را به دست می آورد . حاکم حکیم باید چهار ویژگی دانایی ، شجاعت ، خویشتن داری و عدالت را دارا باشد . آنچه او را از سایر افراد جامعه ممتاز می کند ، داشتن صفت دانایی و حکمت است و آن علم سیاست و تدبیر امور جامعه است تا به دور از هرگونه مال اندوزی و خودخواهی و قدرت و شهرت ، تنها هدفش به کمال رساندن انسان ها و مردم جامعه و زدودن تیرگی ها و آلودگی ها از جان و روح آنان باشد . حاکم حکیم پدر و مادر و زن و فرزند خاصی ندارد تا همه افراد جامعه را پدر و مادر و خانواده خود قلمداد کند و سعی کند زمینه رسیدن به سعادت بشری و ابدی را برای مردم فراهم کند ؛ خواه با پند و اندرز و خواه با جبر بین اهالی سازش ایجاد کند .

۲- (- فردوسی

۲-۱) جلوه جسمی فردوسی

۲-۱-۱) جامعه

باید قرن چهارم و اوایل قرن پنجم را عصر طلایی تمدن اسلامی ایران دانست . دوره بهره برداری از کوشش های متممادی در قرن دوم و سوم برای بازیافتن استقلال کامل و داشتن حکما ، علما و ادبای طراز اول و دوره شکفتگی نثر و نظم فارسی . خراسان در پایان عصر طلایی سامانیان ، دچار ضعف حکومتی و مبارزات روزافزون سرداران و والیان دولت سامانی شده بود . هرج و مرج سال های پایانی دوره سامانی در خراسان و آشوب های داخلی و جنگ امیران محلی بر سر قدرت آن چنان بالا گرفت که به گفته ی فردوسی «سرایي پراز جنگ» می مانست ؛ تا اینکه سرانجام به دست سبکتکین و پسرش محمود افتاد(صفا،۱۳۸۳). با تسلط غزنویان آرامش نسبی در خراسان برقرار شد . در این دوره طبقات مردم از سه طبقه به وجود می آمدند : طبقه امرا و اعیان که از تمام امتیازات کشوری و حق معاشرت و ورود به دربار ایران را دارا بودند . اینان چون در قرون اولیه اسلام در نزد مسلمین احترام و شرافتی نداشتند و ناگزیر بعضی از اعضا آن خود را به خاندان های بزرگ عرب می بستند تا بدین وسیله وارد دستگاه های اداری شوند و به موالی یا بندگان معروف شدند . طبقه ی دوم یا متوسط که ارباب حرف و تجارت و ملاکین کل بودند که دهقان نامیده می شدند . طبقه سوم عامه مردم و روستاییان بودند که از جمیع امتیازات محروم بودند و هر سال ، عده ای از آنان جهت شرکت در جنگ انتخاب می شدند(قدیانی،۱۳۸۷). طولی نکشید که تعصبات شدید مذهبی ترکان برای مشروعیت بخشیدن به حکمرانی خود سبب شد که بیداد و کشتار کشور را فرا بگیرد . بروز درگیری های مذهبی بین طرفداران محمود و خلفای عباسی با شیعیان و معتزلیان خراسان از جمله آشوب ها و هرج و مرج های خراسان بود . جنگ های بی انقطاع او در داخل و خارج تغز های اسلامی اغلب قحطی های پی در پی ، ویرانی های دائم و خسارات هنگفت ، عاید عام خلق می کرد. تعصب های کورکورانه و کوته نظرانه سلطان محمود که اتهامات مذهبی را گهگاه بهانه ای برای اخذ و مصادره اموال اهل مکتب می کرد به تعدی های وحشیانه منجر می شد(زرین کوب،۱۳۶۸). اخذ مالیات سنگین و خراج های گزاف برای تأمین هزینه های لشکرکشی سالانه و مصارف درباریان باعث فرار روستاییان و از بین رفتن زمین های زیرکشت شد . ارکان دولت غزنوی و کارگزاران و ارتش نیز برای سودجویی بیشتر همچون سلطان و بزرگان خود به غارت عامه مردم پرداختند . این قدرت طلبی ها در رأس حکومت سبب شد که در این دوره دهقان های ایرانی و اهل بیوتات که خاندان های

اصیل و آزاده بودند، با شیوه های روشمند از ارتش و پایگاه های مردمی بیرون رانده شدند. غزنویان پس از رسیدن به قدرت، با سوابق نیک و بد خود و با جورهایی که از نخاسان کشیده بودند، داد دل خود را از خلق ستانند. خراسان چون ری و سایر بلاد ایران در آتش بیداد ترکان سوختند. پادشاهان بزرگی چون احمد بن اسماعیل و مردآویج بن زیار به قتل رسیدند. خاندان های بزرگ ایرانی از دست آنان برافتادند، راستی، سروری و بزرگواری از بین رفت و رسوم و آیین ملی لگدکوب شدند. فردوسی در باره این دوران می فرماید:

شود بنده ی بی هنر شهریار نژاد و نسب را نیاید به کار
 به گیتی کسی را نماند وفا روان و زبان ها شود پر جفا
 همه گنج ها زیر دامن نهند بکوشند و کوشش به دشمن دهند
 چنان فاش گردد غم و رنج و شور که شادی به هنگام بهرام گور... (صفا، ۱۳۸۳).

۲-۱-۲) حکومت

دوره زندگی فردوسی توسی، مقارن با تثبیت حکومت ترک نژاد غزنویان و پس از انحطاط عصر طلایی سامانیان بود. حکومتی که الپتین، غلام امارت یافته سامانیان، در سال (۳۵۱ه.ق) در شهر غزنه پایه گذاری کرد و در عهد سلطنت محمود بن سبکتکین (۴۲۱-۳۸۷ه.ق) به کمال رسید. نظام حکومتی غزنویان مأخوذ از ترتیبات دیوان و درگاه خلافت بغداد بود. هر چند سلطنت در حکومت غزنویان امری موروثی بود و همیشه پدران امیر، فرزندان خود را تحت تعلیم ویژه قرار می دادند اما از نظر دستگاه خلافت بغداد امیر یا عامل محسوب و به عنوان امیرالمومنین تلقی می شدند. در درگاه پادشاه که امور خاصه آن تحت نظارت حاجب بزرگ اداره می شد در عهد غزنوی غالباً متضمن دیوان وزیر و ادارات تابعه آن می شد و این همه در دربار غزنه در سرای پادشاه جای داشت (زرین کوب، ۱۳۶۸). شاه در این دوره فرد اول مملکت بوده و در بیشتر اوقات به نحوی مستبدانه و بی توجه به رای و نظر سایر شخصیت های مملکتی تصمیم می گرفت و حکم می راند. در این حکومت، اگرچه وزیرانی بالنسبه کافی چون حسن میمندی، بونصرمشکان، بوسهل حمدوی و... حضور داشتند؛ اما به علت قدرت و استبداد سلاطین نتوانستند اساس متین و با دوامی برای اداره کشور شوند و در مقابل اقتدار لشکریان غارتگر محمود، حال عامه و رعایا را با حکومت دادن نظم و عدالت مانند عهد سامانیان و یا عهد خواجه نظام الملک، قرین آسایش و رفاه نمایند (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۵). سلاطین غزنوی برای تثبیت پادشاهی به تأییدیه قانونی و معنوی خلیفه عباسی نیاز داشتند. آنها خود را رسماً از رعایای خلیفه عباسی می شمردند و او را صاحب اختیار و خداوند خود می دانستند. پس برای خشنودی خلفای عباسی و تحصیل القاب و افتخاراتی که به طور شرعی و رسمی تنها در دست خلیفه بود مشتاقانه می کوشیدند. از جمله این کوشش ها، لشکرکشی پیاپی به هندوستان و غارت ثروت آن به بهانه گسترش دین، قتل عام فرقه های اسماعیلی، معتزلی، شیعه و کشتار دیالمه ری و آتش زدن کتاب این شهر در کمال بی رحمی و وحشیگری بود. غزنویان برای مقبولیت یافتن در نزد عامه مردم ایران به دروغ نسب خود را به یزدگرد ساسانی می رساندند. از طرفی دیگر خود با سپردن اداره سیاسی به وزیران ایرانی به جنگ مخالفان داخلی و خارجی می پرداختند که آغازگر دورانی شدند که با تحدید دایره افکار و تعصب و عدم توجه به ملیت و فراموش کردن گذشته پرافتخار ایرانیان و تحریم فلسفه و علوم، زمینه ساز نفوذ دیگر اقوام ترک در ادوار بعد شدند (صفا، ۱۳۶۷).

۲-۱-۳) حاکم

محمود بن سبکتکین (۴۲۱-۳۸۷ه.ق) بزرگ ترین پادشاه غزنویان و حاکم خراسان و مؤرالنهر در روزگار فردوسی بود. شهرت محمود در تاریخ بیشتر به سبب تملقات معاصران و مدیحه سرایان متعصب اوست که شخصیت حریص، مال دوست، و عیاش

و خونریزش را به عنوان مجاهد فی سبیل الله نشان داده اند. محمود درک درستی از فلسفه و شریعت اسلام نداشت اما برای فرمانروایی بر ایران به تأیید مذهبی خلیفه نیاز داشت؛ خلیفه در مقابل اظهار تبعیت مستقیم محمود، منشور امارت مستقل خراسان را با لقب «یمین الدوله» و «امین المله» و عنوان «ولی امیرالمومنین» به وی داد. محمود در داخل برای خوش خدمتی به عامه اهل سنت و جلب عنایات خلیفه با تعصب مستبدانه در مذهب حنفی همراه با حرص و آز سیری ناپذیرش او را در داخل قلمرو خویش به مبارزه با شیعه و باطنیه و در خارج از آن به محاربه با کفار مشغول ساخت (زرین کوب، ۱۳۶۸). در داخل، قوم کرامیه خراسان را به آزار اسماعیلیان و باطنیان تشویق می کرد. بی شک انگیزه محمود از حمله به امیر بویه ری، مجدالدوله، نخست، گرفتن غنائم فراوان که میلیون ها دینار به صورت نقد و جنس بود و دوم در بند کردن مجدالدوله و اعدام و کشتن بسیاری از نزدیکان او و علمای این شهر بود و نیز سوزاندن کتابخانه پربهای ری به سبب اینکه متضمن فلسفه، مذهب معتزله و شیعی و اهل نجوم است (جعفریان، ۱۳۸۶). در خارج کسب حیثیت مذهبی و تحصیل ثروت و غنائم بیشمار موجب شد که محمود طی ۲۴ سال بارها به بهانه نشر اسلام، نیت جهاد و غزا و برانداختن بت پرستان و کفار و گسترش حکومت اسلامی به هند و مولتان لشکرکشی کند. هرچند مقدار قلیلی از غنائم را صرف ساخت ابنیه و باغ در غزنه، توس و بلخ می کرد، اما وقت عزم غزوی عمال او از رعایا به سختی و زجر پول می گرفتند و صدمات کلی به مردم می رساند (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۵).

سلطان محمود با جذب ۴۰۰ شاعر از گوشه و اطراف قلمرو اسلامی توانست با تملق و شایعه پردازی ستایش گرایانه و گزافه گویانه آنان بر معایب، ظلم، استبداد و عشرت طلبی خود و درون دربارش سرپوش بگذارد. اشارات بیهقی به شراب نوشی و صبحی نشستن دو سه روزه و غلامبارگی او در قالب عشق به ایاز و وجود فرزندی نامشروع به نام احمد ینالتگین، گواهی دیگر در تناقض با ظاهر دین پروری اوست (زرین کوب، ۱۳۶۸). تاریخ نویسان و متملقان درباری نیز چنانچه که رسم بود می کوشیدند تا از طریق انتساب وی به فیروز بن یزدگرد، خاندان وی را به ساسانیان برسانند. متهم کردن اعیان و اهل مکتب به الحاد، قرمطی و بدرفتاری با وزرای کاردانی مانند ابوالعباس احمد اسفراینی و احمد میمندی از یک جهت به سبب مصادره اموال آنها بود: نام نهی اهل علم و حکمت را قرمطی و شیعی و معتزلی (جعفریان، ۱۳۸۶).

۲-۲) جلوه روانی آرمانشهر فردوسی

۲-۲-۱) جامعه آرمانی

در داستان جنگ کیخسرو با افراسیاب، کیخسرو در تعقیب افراسیاب به شهری به نام کنگ دژ می رسد. بر طبق روایات، کنگ دژ، شهری روحانی است که سروده ها و نیایش های مذهبی در فضای آن طنین انداز است. ساکنان آن در کمال تندرستی و سلامت صد و پنجاه سال عمر می کنند و تا آخرالزمان و ظهور کیخسرو و پهلوانان پرهیزکار و وفادارش جاویدان می ماند. فردوسی در وصف این شهر آرمانی می فرماید: کنگ دژ جایی بی مثل و مانند و شهری بهشتی و مینوی است که سیاوش آن را بنا می نهد:

ز من بشنو از گنگ دژ داستان بدین داستان باش همداستان

که چون کنگ دژ در جهان، جای نیست بدان سان زمینی دلارای نیست

که آن را سیاوش برآورده بود بسی اندر و رنج ها برده بود (فردوسی، ۴/۲۴۵-۱۶۲۲)

شهری آباد و سرسبز که در دشت هایش آهو و تذرو و طاووس و کبک می خرامد:

همه کوه و نخجیر و آهو به دشت چو این شهر بینی نباید گذشت

تذروان و طاووس و کبک دری بیابی چو بر کوهها بگذری (همان: ۱۶۳۷-۸/۲۴۵)

جایی به غایت آباد و معتدل که در آن گرما و سرما راهی ندارد و ساکنان آن هرگز بیمار نمی شوند و جویبارهایش پرآب ،
هوایش همیشه بهاری است :

نه گرمایش گرم و سرماش سرد همه جای شادی و آرام و خورد

نه بینی در آن شهر بیمار کس یکی بوستان از بهشت است و بس

همه آب ها روشن و خوشگوار همیشه بر و بوم او چون بهار(همان: ۱۶۴۱/۲۴۶-۱۶۳۹)

شهری در میان کوههای بلند و نفوذ ناپذیر که تنها راه ورود به آن تنگه باریکی است که پنج مرد جنگی می توانند به راحتی راه
را بر سر صد هزار مرد جنگی ببندد:

مرین کوه را گنگ دژ در میان بدان کت ز دانش نیاید زیان

چو فرسنگ صد گرد بر گرد کوه ز بالای او چشم گردد ستوه

زهر سو که پویی بدو راه نیست همه گرد بر گرد او در یکیست

بدین کوه بینی دو فرسنگ تنگ ازین روی و زان روی دیوار سنگ

بدین چند فرسنگ اگر پنج مرد بباشد به راه از پی کارکرد(همان: ۱۶۳۴/۲۴۵-۶-۱۶۲۹)
این شهر بر فراز کوههای بلند که از نظر دفاعی ، جایگاهی امن برای ساکنانش محسوب می شود و به دور از دسترسی دشمن ،
دارای ساختار دفاعی بسیار مستحکمی است :

دو صد رش فزونست بالای اوی همان سی و پنج ست پهنای اوی

که آن را کسی تا نبیند بچشم تو گویی ز گوینده گیرند خشم

نیاید برو منجنیق و نه تیر ببايد ترا دیدن آن ناگزیر

ز تیغش دو فرسنگ تا بوم خاک همه گرد بر گرد خاکش مگاک(همان: ۱۶۵۲/۲۴۶-۱۶۴۹)

کنگ دژ که فردوسی آنجا را «آشکار نهن» می داند ، همان **بهشت ناپیدای زمینی** و پناهگاه عالم است که ساکنانش بدون
هیچگونه رنج و دردی تا پایان جهان در آنجا بسر میبرند:

بدان آفرین کان چنان آفرید ابا آشکارا نهن آفرید(همان: ۱۶۵۴/۲۴۶)

۲-۲-۲) حکومت آرمانی

بنیان حکومت آرمانی فردوسی در قالب برآمدن خاندان های ایرانی نژاد و تأسیس شهریاری است که نیم نگاهی به خرد سیاسی
در گذشته های دور داشته اند ، شکل می گیرد . او «مصلحت خرد و دین» را به عنوان مراجع قانون گذاری و وجدان اخلاقی
فرد و کشورداری را دو رکن حکومت آرمانی خود می داند . در پاسخ به خلیفه عباسی که تیغ تیز و با منبر مدعی حاکمیت برتر

بر سرزمین ایران است، فردوسی تنها هدفش از شنیدن و گرد آوردن داستان های اساطیری و افسانه ها را، چگونگی داشتن گیتی یعنی راه و رسم جهانداری و کشورداری معرفی می کند:

بپرسیدشان از کیان جهان وزان نامداران فرخ مهان

که گیتی به آغاز چون داشتند که ایدون به ما خوار بگذاشتند(پرهام، ۱۳۷۳)

حکومت آرمانی فردوسی از پادشاهی کیومرث تاروژگار فریدون و تأسیس کشوری به نام ایران و برپا شدن دستگاه شهریاری و رها شدن جامعه از سیطره طبیعت و آغاز زوال تمدن و فرهنگ شکل می گیرد. حکومتی که جهان پهلوانی، جهان جویی و تاج بخشی همراه شهربار است تا از موجودیت کشور در برابر بیگانگان یا آزمندان داخلی پاسداری کند. کنگ دژ شهری روحانی و مقدس است که لازمه حکومت در این شهر، وجود حاکم خردمندی با فره ایزدی است تا همراه با جاودانان اساطیری چون پشوتن و خورشیدچهر و... و پیروان آنان، جهان را از خطر اهریمن و تهدیدات نیروهای شیطانی ایمن بدارد. بدین سبب شریعت و آیین یکتا پرستی در کنار آیین مملکت داری از لوازم حکومت آرمانی اوست. آنچه از اندیشه فردوسی در شاهنامه دریافت می شود اینست که، او پس از فترت دوازده ساله دوران نودر تا کیقباد حکومتی را آرمانی می داند که شهربار آن گرایشی به قدرت طلبی، استبداد و خودکامگی نداشته باشد و هدفش آسایش و امنیت مردمانش در جامعه ای آباد و عادل و در سایه پادشاهی خردمند و پرهیزگار است که از پشتیبانی و فره ایزدی نیز برخوردار باشد.

۲-۲-۳) حاکم آرمانی

فردوسی در آغاز داستان کیخسرو، انسان کامل و حکیم حاکم خود را کسی می داند که دارای چهار خصلت هنر، نژاد، گوهر و خرد باشد:

هنر با نژادست و با گوهرست سه چیزست و هر سه ببند اندرست

چو هر سه بیابی خرد بایدت شناسنده ی نیک و بد بایدت

چو این چار با یک تن آید بهم برآساید از آرزو و رنج و غم(فردوسی: ۱۱/۳۰۴-۴)

کیخسرو تنها پادشاهی است که این چهار ویژگی را داراست و با آغاز تاجگذاری، زمین را مانند بهشتی زیبا و آباد و دل های مردم را از غم و رنج آزاد ساخت. پادشاه آرمانی فردوسی است. پادشاهی فرهمند، خوش اخلاق، خوش آیین، دادگر، شجاع، خردمند که پس از شکست دادن دشمنان کشورش، آیین دادگری و خداپرستی را گسترش می دهد و بهشت آسمانی کنگ دژ را برای آرامش مردمانش به زمین می آورد. کیخسرو چهره ای نورانی و درخشان و دارای فره ایزدی است. پادشاهی از نژاد کیانیان که سیمای دینی و مقدس او علاوه بر یاریگری سوشیانت در آخرالزمان، به واسطه جام جهان نمایی است که او را از غیب آگاه می سازد و این جام از جمله نیروهای مافوق طبیعی است که او را در راه هدف نهایی اش یعنی شکست ظلم و بازکردن راه نور و کمک به نجات ورستگاری انسان ها و جهان یاری می دهد.

کیخسرو، پادشاهی آرمانی است که بی اعتنا به قدرت و ثروت حکومتش، تنها آرزویش پالایش زندگی خود و جهانیان از ظلم و جهل گام نهادن در مسیر کمال انسانی و خداپرستی است. پس برای تحقق این آرزوهای، نه همسری برمی گزیند و نه فرزندی دارد. دکتر حمیدیان در باب کیخسرو می فرماید: سخن فردوسی درباره کیخسرو اوجی دارد که در باب هیچ یک از پادشاهان شاهنامه نمی توان دید. لینت و صلابت و مهر و قهر را با هم و در جای خود دارد. آسانگیر است اما نه چندان که رشته کارها از هم بگسلد. بخشنده است اما نه مسرف. شجاع است بدون اقتحام و... و بر همین قیاس، مجموعه ای از تعادل روح و جسم و

سلامت کلیه‌ی قوای انسانی است؛ نه تنها شاه آرمانی بلکه انسان نمونه‌ی شاهنامه است. خال روی بازوی او نشانه وراثت در خاندان کیانی است که خود از الگوهای جسمانی انسان آرمانی است (حمیدیان، ۱۳۸۸).

۳-۲) نظامی

۳-۱) جلوه جسمی نظامی

۳-۱-۱) جامعه

دوران زندگی نظامی گنجوی با دوره‌ی حکومت اتابکان آذربایجان و موصل و شروانشاهان مصادف بوده است. جامعه اران و گنجه شامل شهرهای بردعه، شمکور و بیلقان، حوزه وسیع جغرافیایی از دریای خزر در شرق به موازات نواحی شمالی ارس تا تفلیس سرحد و نغز دنیای اسلام و مسیحیت محسوب می‌شد. آغاز جنگ‌های صلیبی و جوشش تعصبات دینی عیسویان و تحریک امپراتوری بیزانس، سبب شد لشکر مسیحیان گرجی، ابخار و روم با حملات وحشیانه‌ای به قتل و کشتار و غارت و اسارت مردم این ناحیه مانند شهرهای آنی و دوین در شعبان (۵۶۶ ه.ق) دست یازند. آرامش و زیبایی گذشته گنجه با اغتشاشات و درگیری‌های امرای سلجوقی و دیگر نواحی بر سر قدرت، ازمیان رفت. در این دوران علاوه بر حمله مسیحیان دخالت‌های خرابکارانه‌ی غازیان، عیاران و غلامانی هرج و مرج طلب که اغتشاشات و نزاع‌های داخلی را مایه‌ی تحکیم سلطنت خویش بر متعصبان عوام تصور می‌کردند و سرنوشتی سیاه را برای ساکنان آن رقم می‌زدند. گنجه شاهد ظلم و ستم امرا و سلاطین سلاجقه‌ای بود که هرگونه تعدی به جان و مال مردم را امری طبیعی و شایسته مغلوبین می‌دانستند و عصیان و طغیان غلامان نمک‌نشناس آنان، که دعوی حکومت پس از مرگشان را داشتند، سبب شد که هرگونه ظلم و جور و عدوان را نسبت به مردم شهر دریغ نکنند و به غارت اموال و نوامیس مردم بپردازند (صفا، ۱۳۶۷). پشتیبانی ظاهری از خلیفه عباسی برای مشروعیت بخشیدن به سلطنت سلاجقه در طول سالیان سبب شد که زاهدان و فقیهان شهر هم عمداً به آشوب‌های گنجه دامن بزنند تا در لباس دین به کسب منافع شخصی بپردازند. اختلاف شدید میان سنی‌های تحت حمایت ترکان و خلیفه عباسی با شیعیان و باطنیان سبب شدگاه مخالفان شیعی، معتزله و باطنی قتل عام و مثله قطعه قطعه شوند. این فقیهان به پیروی از ناصرخلیفه شعار «حکومت جز میراث نبوت نیست» سر می‌دادند که خود بی‌رسمی و بیدادی دیگری در اران و گنجه به وجود آورد و باعث قدرت یافتن و تقسیم فرمانروایی میان همه گروه‌های نژادی و مذهبی شد. پیامد تسلط حکومت‌های ترک نژاد سبب فساد، عصبیت‌های نژادی و محلی، اختلافات شدید و درگیری‌های نواحی با هم، کشتارها و انقلاب‌های پیاپی و بی‌ثباتی اوضاع، و تغییرات کلی در اصول عقاید سیاسی و اجتماعی و آداب و سنن پیشینیان شد که مردم گنجه در انزوا و ناامیدی قرار بگیرند و حتی اهل حرف گنجه به خاطر باج‌ستانی‌های بیدادگران مشاغل خود را رها کنند و به کارهایی که در آنها مهارت و قدرت ابتکار نداشتند روی بیاورند. فقر، قحطی، جهل و... پیامد سلطه بی‌عدالتی بر جامعه و هرج و مرج و آشوب‌های قدرت‌های بزرگ و کوچک گشت. زرین کوب درباره این دوران می‌گوید: این همه نابسامانی و محنت سبب شد در گنجه خشونت و دروغ با نقابی که بر چهره داشت صلح و آرامش انسانی را از میان بردارد. وجدان انسانی معرض استهزا گشت و بی‌عدالتی، استقلال، آزادی و اختیار انسانی را شکار خویش ساخت (زرین کوب، ۱۳۸۷).

۳-۱-۲) حکومت

پس از برافتادن حکومت غزنوی و انقراض سلسله‌های ایرانی نژاد، دوره‌ای پر اضطراب و اغتشاش در ایران شکل گرفت که با چیرگی پیاپی قبایل ترک و تشکیل حکومت سلجوقیان همراه بود. شیوه حکومت سلجوقیان در ابتدا دنباله روی سیاست سلاطین غزنوی بود. سلاجقه برای اداره‌ی کشور از وزیران لایق ایرانی چون خواجه نظام الملک کمک می‌گرفتند. در این دوره در راس ساختار هرم حکومت، خان یا سلطان قرار داشت و بعد از او ملک‌ها، نوابان، مقطعان و گماشتگان سهم مهمی

در قدرت گرفتن سیاسی داشتند و در قاعده این هرم عامه مردم بودند (خسروی، ۱۳۸۵). در عهد ملکشاها اغتشاشات ممالک سلجوقی زمینه را برای ظهور و قدرت نمایی دسته ای از اتابکان و امرای سلجوقی در هر گوشه ی آن فراهم کرد که به دوره ی دوم سلاجقه و آغاز دوره اتابکان منجر شد. حکومت مرکزی به به دارالملک های قدرت مانند سلاجقه کرمان، آناطولی و اتابکان فارس، لر، آذربایجان و یزد تقسیم شد. در این بین اتابکان آذربایجان که وظیفه تربیت سیاسی و اجتماعی شاهزادگان سلجوقی را داشتند به سبب ضعف سلاجقه، به اسم سلاطین سلجوقی توسط ایلدگز، اداره ی حکومت سلجوقیان عراق را در دست گرفتند. در نظام حکومتی اتابکان سیاست حکومت اشتراکی خاندانی شکل گرفت. بدین صورت که حکومت هر کدام از ایالت های مهم به اطرافیان اتابک واگذار شد و در کنار مقام حاکم از میان اعضای خانواده مقامات موازی ایالتی مانند عمید، مقام مالی و شحنة، مقام نظامی و رئیس، حافظ منافع مردم و حکومت، قدرتی را در دست داشت. در این تشکیلات سلاطین سلجوقی تنها مقام تشریفاتی و مشروع بخش سلطان را داشتند و عملاً فاقد هرگونه قدرت عملی در حکومت بودند. به دنبال پیروزی های نظامیان ترک نژاد طوایف غزان، خزلجیان، ختائیان، خوارزمشاهیان و موصلت با ترکان خونریز قفقازی و نقلی، سلاجقه و اتابکان به دلیل ضعف و ناتوانی در برابر دشمنان خارجی، فزون خواهی، خوش گذرانی و بی بندوباری و اختلافات درونی و خانوادگی حکومت نواحی قلمرو خود را به حکام محلی می سپردند. سلاجقه و اتابکان گاهی اقطاع این نظامیان را به هم و یا حتی در عین واحد به دو نفر می دادند تا مقطع اقطاع را به ناچار با زور بگیرد یا بر سر آن با دیگر امرا بجنگد. به تدریج امیران با فتح نواحی و بخشیدن اقطاع از طرف سلطان قدرتمند شدند (قدیانی، ۱۳۹۲). در نتیجه اقطاع رواج کامل یافتند و سیاست متمرکز دولتی از میان رفت. واحدهای سیاسی و اقتصادی مستقلی در ایران پدید آمد. لذا تعهدات مالی حکومت از کشاورزان و چادرنشینان به نظامیان تغییر یافت و خود زمینه را برای حکومت اتابکان و امیرانی در هر ناحیه کشور فراهم ساخت (خسروی، ۱۳۸۵). امرای سلجوقی در این دوره برای مشروع قلمداد کردن حکومت خود، ابتدا با حمایت و پشتیبانی از خلیفه عباسی خود را مدافع اسلام و مسلمانان نشان می دادند. از طرفی با استفاده از احادیث و روایات ایرانی درباره کلمه توران و اشتقاق این اسم از تور فرزند فریدون، پادشاه بزرگ داستانی ایران، برای پادشاهی و حکمرانی نسب و شرف خود را به خاندان های قدیم سلطنتی می رساندند (صفا، ۱۳۶۷). حکومت سلجوقیان همانند دیگر حکومت های زورمند و مستمر بر بنیاد فزون خواهی، استبداد، ستم طبقاتی، کشتار و بهره کشی از مردم محروم و رنج دیده پایه ریزی شده بود. حکومتی که پژوهش های خردمندانه و فلسفی را منع و با این کار از گسترش افق اندیشه و تطور شیوه های مبتنی بر برهان و استدلال جلوگیری کردند و خلاقیت، ابتکار و تولید علم را از دانشمندان اسلامی گرفتند (گلی زواره، ۱۳۸۹).

۳-۱-۳ حاکم

تقدیم پنج مثنوی نظامی به امرا و حاکمان محلی مختلف حاکی از کوتاه بودن عمر فرمانروایی و قدرت این امیران در سرزمین گنجه و اران بود. البته ستایش نظامی از این حاکمان پنج روزه ناشی از شیفتگی و ساده اندیشی و نه شناخت درست و آگاهانه از آنان بود. از میان این حاکمان که باید به نصرت الدین ابوبکر بن محمد جهان پهلوان اشاره کرد که در فاصله سال های (۵۸۷-۶۰۷ ه.ق) به مدت بیست سال حکمران اران و گنجه بود. اتابک ابوبکر مردی عیاش و شرابخوار بود و شب و روز او به مستی می گذشت. این عشرت طلبی و بی بندوباری سبب شد که از تدبیر امور مملکت و تعهد حال لشکر به کلی غافل بماند. شکست این اتابک در شوال ۵۹۹ از لشکر تامارا، دختر گیورکی سوم، موجب قتل عام، غارت و اسارت بسیاری از مردم بلاد گنجه، شمکور، دوین و تصرف شهر بردعه شد (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۵). نظامی مداح اتابک ابوبکر پس از این شکست غم انگیز اتابک را مورد عتاب و سرزنش قرار می دهد و می فرماید:

او دوک به نیزه کرد و ما نیز به دوک تا فتح تو کی نیزه در ابخار برد

بی حالی و می پرستی اتابک ابوبکر علاوه بر همسایگان خارجی، حاکمان نواحی داخلی را به طمع تصرف بلاد او انداخت. اتابک ابوبکر در تقابل حمله ی سال (۶۰۲ ه.ق) امیران مظفرالدین کوبکری و علاالدین کره ارسلان به آذربایجان و حمله گرجیان

و ابخاریان به مرزهای گنجه واران این حاکم بی کیاست و بی درایت از غلامان امیری یافته پدرش و غزهای خونخوار مدد می گیرد. هر چند این ترکان داوطلبانه دفاع از شهر را بر عهده گرفتند، اما خود قوانین و نظم و عدالت شهر را زیر پا نهادند و موجب درگیری ها و هرج و مرج های بیشتر در گنجه شدند. در برابر استغاثه مسلمین این نواحی اتابک ابوبکر در تلافی این مغلوبیت نکوشید و در نهایت نواحی شمالی ارس که در عهد ایلدگز و جهان پهلوان فتح شده بود، از دست رفت (همان، ۱۳۸۵). عدم درایت و شجاعت و ضعف و سستی مفرط اتابک ابوبکر سبب شد کارهای و امور حکومتی به نحو تأسف بار و پریشانی انجام گیرد. ضعف فرمانروای رسمی اران و گنجه و غلبه اشخاص نآزموده و غیرمسئول برکارها، تاخت و تاز مدام ابخاریان و دستبردهای مکرر ملکه تامارا بر نواحی اران و گنجه هر روز مردم را بیشتر وحشت زده و متزلزل می کرد. اتابک ابوبکر برای رهایی از این فشار ابخارها تصمیم به وصلت با خاندان فرمانروایی می گیرد. شایعه گرویدن شاهزاده مسلمان نواحی ارزوم به دین عیسوی برای ازدواج با ملک گرجی موجب شرم و سرافکندگی و ناامیدی مردم از اتابک ابوبکر شد (زرین کوب، ۱۳۸۷).

۲-۳) جلوه روانی آرمانشهر نظامی

۳-۲-۱) جامعه آرمانی

شهر نیکان نظامی در اقبال نامه شهری آرمانی و دست نیافتنی است که وجود مردمانی خودآگاه و آشنا به نیکی ها و بدی های نفس انسانی، تحقق و بنیان آن را در خارج از ذهن میسر میکند. اسکندر پس از رسیدن به حد شمال و بستن سد یا جوج به شهر نیکان می رسد:

از آن مرحله سوی شهری شتافت که بسیار کس جست و آن را یافت (اقبالنامه: ۱۳/۲۲۶)

بهشتی زمینی و در نهایت زیبایی و آراستگی که دیدنش سبب نزهت دل می شود :

پدید آمد آراسته منزلی که از دیدنش تازه شد هردلی (همان: ۲/۲۲۷)

پدید آمد شهری آراسته چو فردوسی از نعمت و خواسته (همان: ۱۲/۲۲۷)

شهری با باغ های انبوه و سرسبز که در زمین خرمش، آب روان، گله ها فراوان و مردم به کشت و کار مشغولند :

دگرگونه دید آن زمین را سرشت هم آب روان دید هم کار و کشت

همه راه پر باغ و دیوار نی گله در گله، کس نگهدار نی (همان: ۴،۵/۲۲۷)

آرادهی خداوند امنیت، حراست و آسایش شهر را تأمین کرده است؛ لذا شهر بدون حصار و در است و مردمش به تولی او بر دکان ها و خانه ها در و قفلی نمی بندند :

چو آمد به دروازه ی شهر تنگ ندیدش دری ز آهن و چوب و سنگ (همان: ۱۳/۲۲۷)

دکان ها بسی یافت آراسته در و قفل از جمله برخاسته (همان: ۱/۲۲۸)

گله هایشان بی شبان و باغ هایشان بی باغبان است و هر درنده و انسانی به دام و دارایی آنان تعرض کند، به تیر غیب الهی دچار می شود :

همان باغبان نیست در باغ کس رمه نیز چوپان ندارد ز پس

شبنانی نه و صد هزار گله گله کرده بر کوه و صحرا یله(همان:۲۲۸/۹،۱۰)

اگر گرگ بر میش ما دم زند هلاکش در آن حال بر هم زند(همان:۱۳/۲۲۹)

گر از کشت ما کس برد خوشه ای رسد بر دلش تیری از گوشه ای(همان:۱/۲۳۰)

در جامعه شهرنیکان همه مردم در منزلت و عدالت اجتماعی برابرند و کسی را برکسی برتری نیست؛ همه در مال و مقام و غم و شادی هم شریک اند:

ندارد ز ما کس ز کس مال بیش همه راست قسمیم در مال خویش

شماریم خود را همه همسران نخندیم بر گریه ی دیگران(همان:۲۲۹/۹،۷)

شهری آمیخته به فضایل و سجایای اخلاقی که ساکنانش از دروغ، سخن چینی، غیبت، تجسس در امور دیگران و ناسپاسی به خداوند پرهیز می کنند؛ سرشتی پاک، خلقی خوش، قانع، راست کردار، راست گفتار، سالم و تندرست، مهمان نواز و مصلحت اندیش اند. اساس شهر بر مبنای عدالت و راستی است؛ لذا هرکس از آن برتابد، از شهر بیرون رانده می شود:

کسی گیرد از خلق با ما قرار که باشد چو ما پاک و پرهیزگار

چو از سیرت ما دگرگون شود ز پرگار ما زود بیرون شود(همان:۸،۹/۲۲۹)

۳-۲-۲) حکومت آرمانی

نظامی راه رسیدن به دنیایی عاری از بی رسمی و خشونت، در نهایت کمال انسانی و عدالت، همراه با تعاون افراد انسانی، مساوی در قدرت و ثروت و مبتنی بر فطرت خیر و نیکخواهی را استقرار حکومت الهی می داند. حکومتی آرمانی که به شرافت و نیکی ذات همه انسان ها باور دارد و زمینه را برای زندگی توأم با صلح، عدل و آرامش ساکنانش فراهم می آورد و در آن خلیفه و پادشاه و دولت جایی ندارند. در آرمانشهر نظامی، تنظیم امور جامعه، نظارت بر اجرای قواعد حق و تکلیف، حفظ نظم و دفاع از مرزهای شهر بر عهده خداوند است. مردم در این حکومت پایبند به اخلاق و قانون اند. روح همبستگی و همدردی حاکم بر جامعه، کمبودها و نارسایی ها را جبران و با جلوگیری از برخورد و ناسازگاری، همبستگی مردم را تأمین می کند. از آن جا که اراده خداوند مانع هرگونه تهاجم خارجی به مرز و بوم آنان است مشکل جنگ و دفاع نیز در شهر مطرح نیست. از این رو شهر آرمانی بدون نیاز به نهادهای دولتی و نظارت آنان به حیات خود ادامه می دهد(نک.ناکجاآباد در اندیشه نظامی گنجوی: حجت الله اصیل). نظامی در اقبال نامه رکن اصلی حکومت الهی وجود عدالت، دادگری و برابری در جامعه و برخورداری یکسان افراد از مواهب، نعمت ها و امکانات است:

ندارد ز ما کس ز کس مال بیش همه راست قسمیم در مال خویش(اقبالنامه:۷/۲۲۹)

درحکومت الهی خداوند حافظ و مدافع امنیت مالی و جانی و مسئول آرامش و آسایش ساکنان جامعه است و تولی به اراده اوست که شهر بدون در و حصار، باغ بدون باغبان، گله ها بدون چوپان و دکان ها و خانه ها بدون قفل باشد:

پرسیدشان کاین چنین بی هراس چراوید و خود را ندارید پاس

بدین ایمنی چون زبید از گزند
که بر ندارد کسی قفل و بند (همان: ۷، ۸/۲۲۸)
کمال و نهایت سعادت در حکومت الهی دینداری، راستی و درستی ساکنان آن و اطاعت و تسلیم محض در برابر اراده ی اوست
: پذیریم هرچ آن خدایی بود خصوصت خدای آزمایی بود

نکوشیم با کرده ی کردگار
پرستنده را با خصوصت چه کار؟ (همان: ۲، ۳/۲۲۹)

خداوند به مثابه بهشت موعود روزی ده و تأمین کننده قوت و مایحتاج مردم است و توکل به اوست که کشت کشاورزان را پر بار
می کند و هنگام نیاز گوسفند و آهو و گور را به سمتشان می فرستد :

بکاریم دانه گه کشت و کار
سپاریم کشته به پروردگار (همان: ۲/۲۳۰)

به وقت نیاز آهو و گرم و گور
ز درها درآیند ما را به زور (همان: ۱۴/۲۳۰)

۳-۲-۳) حاکم آرمانی

در شرفنامه اسکندر شهریار آرمانی است که نظامی از به هم آمیختن سه شخصیت فرمانروای آفاق گیر، فیلسوفی خردمند و
پیغمبری جهانگرد در روایات تاریخی و ادبی تا آن زمان، فرمانروایی نوین و آرمانی می آفریند :

گروهیش خواند صاحب سریر
ولایت ستان بلکه آفاق گیر

گروهی زدیوان دستور او
به حکمت نبشتند منشور او

گروهی ز پاکی و دین پروری
پذیرا شدندش به پیغمبری

من از هر سه دانه که دانا فشاند
درختی برومند خواهم نشاند (شرفنامه ۱۱/۵۴-۱۴)

اسکندر در اندیشه نظامی، سالکی است که سیر تحول و تکامل در رسیدن به حاکمی آرمانی و نیل به مرتبه‌ی پیغمبری دارد :
نخست به مدد وزیر خردمندش، ارسطو، فاتحی جهانگیر می شود که هدفش ایجاد مدینه ای براساس اتحاد، عدالت و اخوت
بین شرق و غرب است. لشکرکشی‌ها و پیروزی‌های او در جهت ایجاد عدل و صلح، رفع تجاوز ظالمان و نوعی تربیت و اصلاح
نفوس است و مبتنی بر اندیشه‌ی جلوگیری از زورگویی است (زرین کوب، ۱۳۸۹). سیمای حکیمی او با همراهی خضر نبی و سفر
به اشراق و نه برای یافتن آب جاویدان، بلکه طی طریقی سالکانه در جستجوی نور الهی و حقیقت محض شکل می گیرد. در
اقبال نامه این پیامبر از نسل ابراهیم وقتی به مرتبه پیغمبری می رسد که در می یابد فرمانروایی بر پایه قدرت و زور ناقص و
ناکافی، و جاودانگی آنگاه که متضمن تأمین سعادت جامعه نباشد، قدر و منزلتی ندارد؛ جستجو در باب آغاز عالم و آفرینش
جهان بی فایده است، پس از صنع به صانع روی می آورد و در طلب جهان آفرین به شرق الاشراف می رسد، خلق را به
یکتاپرستی دعوت می کند تا به گفته سروش ایزدی ملک آن عالم را هم بر ملک این عالم بیفزاید (همان: ۱۹۷).

در اندیشه نظامی، اسکندر شاه آرمانی است که اصل حکومت را از خدا می داند و وظیفه اش دادگری و دادبخشی به
ستمیدگان است:

پذیرفتم از داور آسمان
که ناسایم از داوری یک زمان

ستمیدیده را داد بخشی کنم
شب تیرگان را درخشی کنم (شرفنامه: ۱۳، ۱۴/۲۵۸)

اساس فرمانروایی را عدل و انصاف و بخشندگی و مهرورزی میان مردمش می داند :

ز پیشانی پیل تا پای نیاید زمن بر کسی دست زور(همان:۲/۲۵۹)

ز خلق ار چه آزار بینم بسی نخواهم که آزارد از من کسی(همان:۴/۲۵۹)

از مردم باج و خراج نمی گیرد ، هنرمند را قدر می نهد و هرکس را بر حسب کار خود می گمارد ، ضرورت فرمانروایی خود را دستگیری و توجه و مراقبت از ناتوانان سالخورده و بیمار و کسانی که از عهده تأمین معیشت خود بر نمی آیند ، می داند :

بپیچم سر از رایگان خوارگان مگر بی زبانان و بیچارگان(همان:۹/۲۵۹)

یاور مظلومان و ضعیفان ، ترسنده از خداوند بزرگ و مجازاتگر تن پروران ، انصاف ده و نوازنده ستمدیدگان و انتقام گیر از ظالمان ، عفوکننده خطای خطاکاران و پاداش ده نیکی نیکمردان است . فرستاده ای از خدا که هدفش تحقق عدل الهی و برداشتن فقر و نیاز در جهان است:

به خود نامدم سوی ایران و روم خدایم فرستاد ازان مرز وبوم (همان:۱۰/۲۶۰)

بدان تا حق از باطل آرم پدید زمن بند هرهر قفل یابد کلید

سر حق شناسان برآرم ز خاک به باطل پرستان درآرم هلاک(همان:۱۴،۱۵/۲۶۰)

۱-۱ جدول مقایسه جلوه های جسمی و روانی آرمانشهرها

مؤلف	مؤلفه	جلوه‌ی جسمی	جلوه‌ی روانی
افلاطون قرن ۴ قبل از میلاد	حاکم	دیونیزیوس اول	حاکم حکیم
	حکومت	دموکراسی اشرافی	دموکراسی اخلاقی
	جامعه	آتن و آتنیک	مدینه فاضله
فردوسی قرن ۵ و ۴ هجری	حاکم	محمود غزنوی	کیخسرو
	حکومت	پادشاهی استبدادی	پادشاهی ایزدی
	جامعه	خراسان و ماورالنهر	کنگ دژ
نظامی قرن ۶ هجری	حاکم	ابوبکر بن محمد جهان پهلوان	اسکندر
	حکومت	پادشاهی استبدادی	الهی
	جامعه	گنجه و اران	شهرنیکان

نتیجه گیری

در تمام ادوار تاریخ و در فرهنگ های مختلف ، کهن الگوی آرمانشهری ، واکنشی روانی و غریزی به اوضاع نامناسب حاکم بر اجتماع فرد است که چون به تنهایی توان مقابله با آن را ندارد در ناخودآگاه ذهنی اش، اندیشه های آرمانی و رویاهایش در قالب داستان آرمانشهری بازنمود پیدا می کند. افلاطون در پی یافتن چرایی قتل استادش سقراط، فردوسی در پی اعتبار بخشیدن به

تراج تاریخ ملی و ارزش ها و اصالت های ایرانی و نظامی مایوس از خرابی گنجه و پایمال شدن خون همشهریان و ریاکاری حاکمان پنج روزه، آرمانشهرهایشان را بنا می نهند.

کهن الگوی آرمانشهری، واکنشی روانی، مقابله ای و ساختارگرایانه نسبت به رویدادهای اجتماعی، محیطی و انسانی روزگار افراد است؛ عاملی پویا در ناخودآگاه جمعی افراد بشر که در اثر سرخوردگی ها، ناامیدی ها و تجربیات دردناک عاطفی، خودانگیخته، بر ذهن فرد تصاویر بالقوه از خاطره ازلی بهشت را به شکل آرمانشهر تداعی می کند. با مقایسه و بررسی جلوه جسمی (حکومت، جامعه و حاکم) در منابع تاریخی و الگوی رفتاری نویسندگان آرمانشهرهای مدینه فاضله، گنگ دژ و شهر نیکان، به علل و زمینه های مشترک و مشابه در پیدایش این کهن الگو می رسیم که عبارتند از: حکمرانی حاکمان ظالم و ستمگر، خوش گذرانی و بی بندوباری حاکمان، ریاکاری و دورویی حاکمان با مردم و اندیشمندان، ظهور حاکمانی باتبار و اصلتی فرو دست، تعصب و سختگیری های دینی و نژادی، جنگ های داخلی طولانی و خانمان سوز، تشکیل حکومت استبدادی بر پایه زور و خونریزی، عدم ثبات حکومت در جامعه، تحسر به شکوه و عظمت گذشته و عصر طلایی جامعه، خرابی و ویرانی شهرها و آبادی ها، توسل به زور و عوام فریبی مردم، عدم امنیت و آرامش در جامعه، طبقه بندی و اختلاف شدید بین طبقات اشراف و عامه مردم، هرج و مرج طلبی و فزون خواهی حاکمان، بهره کشی و استثمار عامه مردم.

نیز بازتاب آرمانی و رویاپردازانه به این علل و زمینه های جسمی در جلوه روانی کهن الگوی آرمانشهری به صورت پدیده های مشترک و مشابهی مانند: وجود حاکمی دانا و حکیم، برقراری صلح و امنیت و آرامش، تأکید بر عدالت عمومی و خردگرایی، ممتاز و بی مانند بودن آرمانشهر از دیگر شهرها، هدف غایی حاکم رسیدن به سعادت عامه مردم، عدم گرایش حاکم به قدرت و ثروت، ساختار امنیتی و دفاعی مستحکم، اصیل و ممتاز بودن حاکم نسبت به عامه مردم، کمال طلبی و حقیقت جویی، دوردست بودن آرمانشهر از دیگر شهرها، تخصص گرایی در جامعه، قانون پذیری و اطاعت محض از قانون، سلامتی و تندرستی ساکنان آرمانشهر، تجرد حاکم به منظور رساندن مردم به کمال و سعادت، خرمی و حاصلخیزی آرمانشهر، تاسیس آرمانشهر بر مبنای تعاون و تساوی افراد، اخلاق گرایی و دوری از صفات رذیله و مذموم، تجلی و تداعی می شود.

فهرست منابع و مآخذ

۱. ابن خلدون، عبدالرحمن، ۱۳۸۳، *تاریخ ابن خلدون*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، چاپ دوم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ج ۴
۲. افلاطون، ۱۳۹۰، *جمهور*، ترجمه فواد رحمانی، چاپ سیزدهم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی
۳. اقبال آشتیانی، عباس، ۱۳۸۵، *تاریخ ایران پس از اسلام* (از صدر اسلام تا انقراض قاجاریه)، چاپ ششم، تهران، نارمک
۴. امامی، نصرالله، ۱۳۸۵، *مبانی و روش های نقد ادبی*، چاپ سوم، تهران، دیبا
۵. براون، ادوارد، ۱۳۸۶، *تاریخ ادبیات ایران*، ترجمه غلامحسین صدری افشار، تهران، چاپ ششم، مروارید، جلد دوم
۶. پرهام، باقر، ۱۳۷۳، *مبانی نقد خرد سیاسی در ایران با نگاه فردوسی*، تهران، نشر مرکز
۷. جعفریان، رسول، ۱۳۸۶، *از طلوع طاهریان تا غروب خوارزمشاهیان*، چاپ ششم، تهران، کانون اندیشه جوان
۸. حمیدیان، سعید، ۱۳۷۲، *درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی*، تهران، ناهید
۹. خدادادیان، اردشیر، ۱۳۸۵، *تاریخ یونان باستان*، تهران، سخن
۱۰. خسروی، خسرو، ۱۳۵۰، *نظام بهره برداری از زمین در ایران (از ساسانیان تا سلجوقیان)*، تهران، پیام
۱۱. داد، سیما، ۱۳۷۵، *فرهنگ اصطلاحات ادبی*، چاپ دوم، تهران، مروارید

۱۲. دوبلوئیس، لوکاس_ وان؛ دراسپیک، روبرتوس، ۱۳۷۹، *دیباچه ای بر جهان باستان*، ترجمه مرتضی ناقب فر، تهران، ققنوس
۱۳. درخشه، جلال، ۱۳۸۶، *دانش‌تنی های علم سیاست (افلاطون)*، تهران، انتشارات معاونت فرهنگی وزارت علوم
۱۴. دورانت، ویل، ۱۳۸۷، *تاریخ تمدن (یونان باستان)*، ترجمه امیرحسین آریان پور، چاپ سیزدهم، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ج ۲
۱۵. زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۸۳، *از گذشته ادبی ایران*، چاپ دوم، تهران، سخن
۱۶. _____، ۱۳۶۸، *تاریخ مردم ایران ۲*، تهران، امیرکبیر
۱۷. _____، ۱۳۸۹، *پیرگنج در جستجوی ناکجا آباد*، چاپ هشتم، تهران، سخن
۱۸. صفا، ذبیح الله، ۱۳۶۷، *تاریخ ادبیات ایران*، چاپ هشتم، تهران، فردوس، ج ۱ و ۲
۱۹. _____، ۱۳۷۳، *خلاصه تاریخ ادبیات ایران* چاپ سوم، تهران، ققنوس، ج ۱
۲۰. عارف حسینی، سیدمحمد، ۱۳۸۷، *نیک شهر قدسی*، قم، دفتر عقل
۲۱. فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۸۹، *شاهنامه‌ی فردوسی* (براساس چاپ مسکو)، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ هفدهم، تهران، نشر قطره
۲۲. گلی زواره، غلامرضا، ۱۳۸۹، *جغرافیای جهان اسلام*، چاپ سوم، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)
۲۳. قدیانی، عباس، ۱۳۹۲، *تاریخ کامل ایران زمین*، چاپ سوم، تهران، آرون
۲۴. میرصادقی، جمال_ میرصادقی، میمنت، ۱۳۷۷، *واژه نامه‌ی هنر/استان نویسی*، تهران، مهناز
۲۵. مورنو، آنتونیو، ۱۳۸۴، *یونگ خدایان و انسان مدرن*، ترجمه داریوش مهرجویی، تهران، نشر مرکز
۲۶. نظامی گنجوی، ۱۳۷۶، *اقبال نامه*، تصحیح سعید حمیدیان، تهران، قطره
۲۷. _____، ۱۳۷۶، *شرفنامه*، تصحیح سعید حمیدیان، تهران، قطره
۲۸. یونگ، کارل گوستاو، ۱۳۹۰، *انسان و سمبول هایش*، ترجمه حسن اکبریان طبری، چاپ چهارم، تهران، دایره

مقالات

۲۹. اصیل، حجت الله، ناکجا آباد در اندیشه نظامی گنجوی «از: کتاب سخن، مجموعه مقالات، صفدر تقی زاده، چاپ اول، زمستان ۱۳۶۸»
۳۰. باستانی راد، حسن، ۱۳۹۰، *نظام پایتختی ایران در عصر سلجوقیان*، مطالعات تاریخ فرهنگی، سال سوم، شماره ۱۰، صص ۲۹-۴۸
۳۱. جعفری دهقی، محمود، ۱۳۹۰، *آرمانشهر حکیم توس در شاهنامه*، پژوهش های ایران‌شناسی، دوره اول، سال اول، صص ۱-۱۲
۳۲. ج. مادپورو، رونالد ب. ویلرایت، جوزف، ۱۳۸۲، *کهن الگو و انگاره کهن الگویی*، ترجمه بهزاد برکت، ارغنون، شماره ۲۲، صص ۲۸۷-۲۸۱
۳۳. شید، شهرزاد_ کیا، حسین، ۱۳۹۰، *سیمای محمود غزنوی از تاریخ تا ادبیات*، بهارادب، سال چهارم، شماره سوم، صص ۳۳۷-۳۵۶

- ۳۴ . فلاحی، کیومرث، ۱۳۷۳، شهرخوبان(گذری در آرمانشهرنظامی گنجوی)، تعاون، دوره جدید، تیرماه، شماره ۳۴،
صص ۲۲-۲۷
- ۳۵ . قائمی، فرزاد، ۱۳۸۶، انواع و نمودهای آرمانشهری در ادبیات کلاسیک، دانشگاه آزاد مشهد، شماره ۱۶-۱۵، صص ۳۰۵-
۲۸۷
- ۳۶ . منفرد، مهدی، ۱۳۸۶، بررسی تطبیقی مدینه فاضله افلاطون و جامعه دینی الهی امام زمان(عج)، کلام و عرفان، سال
اول، شماره دوم